

اقتصاددانان چه می‌گویند؟



ماخذ: Fortune
مترجم: مصطفی مشتاق

"جان بیتز کلاک" را دریافت کرده‌است.

سامرز در حالی که در اتاق کار خود نشسته، با افتخار فهرستی از نام دیگر محصولات قدرتمند دانشگاه کمبریج ماساچوست، یعنی دانشگاه مشهور و سنتی اقتصاد را که خود از آن جا برخاسته، مرور می‌کند: معاون مدیر صندوق بین‌المللی پول، استانی فیشر - وزیر سابق اقتصاد: پدرو آسپه از مکزیک و دومینگو کاولو از آرژانتین - وزیر مالیه فعلی شیلی: ادواردو آنی نات - قائم‌مقام وزیر مالیه ژاپن، ایسوک ساکاکای بارا و بالاخره جفری ساکس، مشاور جهانی دولت‌ها. در این شرایط طبیعی است که اگر رئیس جمهور بعدی آمریکا یک جمهوریخواه باشد، یقیناً برای مشاوره به استاد دانشگاه سامرز، پرفسور هاروارد (مارتین فلدستاین) مراجعه خواهد کرد و این چیزی است که سامرز آنرا "مدرک افتخار، دیدگاهی تحلیلی‌گرانه‌تر" می‌نامد.

این هم ادعای جالب توجهی است: زمینه اقتصاد - یا حداقل اقتصاد کلان که به مطالعه مسایل بزرگی چون تورم، بیکاری و چرخه تجارت می‌پردازد - صحنه برخی از مبارزاتی بوده که در نیم قرن گذشته به وقوع پیوسته است. آیا سامرز معتقد است کسی هم برنده شده؟ این روزها همچنین اقتصاد جهان در وضعیت خوفناکی قرار دارد: سیاستمداران نمی‌دانند برایش چه کار کنند و مدیران صندوق‌های اتکایی هم که به نظر می‌رسید در چند سال پیش مجری این برنامه‌های نمایشی بودند، حرفی برای اظهارنظر ندارند. آیا سامرز معتقد است که اقتصاددانان پاسخی برای این پرسش دارند؟

پاسخ هر دو سوال فوق منفی است: مبارزات رو در روی سال‌های گذشته سپری شده، ولی هیچ کس واقعاً پیروز نبوده‌است. اقتصاددانان دانشگاهی هم در واقع به حالتی از صلح و توافق نسبی رسیده‌اند، ولی در همین حال، سطح انتظارات خود را نیز کاهش داده‌اند. آنها از ابزارهای تحلیلی مشابهی استفاده می‌کنند و به پاسخ‌هایی مشابه می‌رسند تا سوالات را رقیق کنند. ولی وقتی که نوبت توضیح روند اقتصاد جهانی فرا می‌رسد، بیشترشان بر این باور هستند که یک توجیه درست وجود ندارد. بنابراین، اقتصاددانان بر جهان حکومت می‌کنند، ولی زیاد مطمئن نیستند که باید با آن چه کنند.

البته همیشه هم اینطور نبوده‌است. برای روشن شدن این مطلب که چگونه اقتصاد از آن یقین‌های مطلق و اختلاف نظرهای شدید به این وضع آرامش مبهم رسیده،

امروزه اقتصاددانان بر جهان حکومت می‌کنند. این وضع، پدیده تازه‌ای نیست. جان مینارد کینز در ۱۹۳۵ در مقاله مشهورش درباره نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول نوشت: "عقاید اقتصاددانان و فیلسوفان سیاسی - چه زمانی که بر حقد و چه زمانی که در اشتباه - نیرومندتر از آن است که عموماً درک می‌شود. در واقع، جهان توسط چیز کوچک دیگری اداره می‌شود. مردان عمل، آنهایی که به خودشان آنقدر اعتماد دارند که خود را کاملاً مستثنای از تأثیرات هرگونه فکر و اندیشه می‌دانند، معمولاً بردگان بعضی از اقتصاددانان گذشته هستند." در سال‌های اخیر هم جهان به رami رفت ثابت کند که حق با "کینز" است: نظریه عمومی او مبنای سیاستگذاران اقتصادی آمریکا و اروپا طی ده‌ها سال پس از مرگ او بود.

امروزه از قانون بی‌معارض مکتب "کینز" مدت‌های مدیدی می‌گذرد، ولی هنوز هم دیدگاه استادان اقتصاد است که حکومت می‌کند. وقتی درباره بحران پولی بازارهای نوحاسته، درباره رکود ژاپن، بیکاری اروپا و شکوفایی آمریکا صحبت می‌کنیم، واژه‌هایی را به کار می‌بریم و در چارچوبی می‌اندیشیم که از آدم اسمیت، از میلتون فریدمن و از بسیاری دیگر از استادان دانشگاه‌ها به عاریت گرفته شده که ممکن است هرگز اسم آنها را هم نشنیده باشیم.

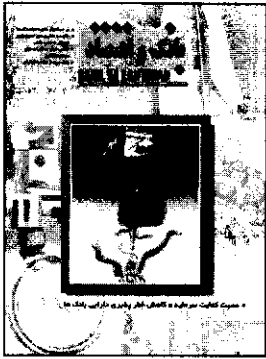
اما باید توجه داشت که امروزه، این تنها عقاید اقتصاددانان نیست که قدرت دارد: از میان سه مردی که در حال حاضر سهم بیشتری در اداره جهان دارند - آلن گرین اسپن (Alan Greenspan) رئیس فدرال رزرو آمریکا، رابرت رابین (Robert Rubin) وزیر خزانه‌داری آمریکا، و لاری سامرز (Larry Summers) معاون رئیس و احتمالاً جانشین او - تنها دو نفرشان دکترای (Ph.D) اقتصاد دارند. در حالیکه گرین اسپن دوران اشتغال خود را در خارج از دانشگاه سپری کرده‌است، سامرز استاد سابق دانشگاه‌های هاروارد و MIT بوده و پدربزرگش پروفیسور دانشگاه و برنده جایزه نوبل بوده‌اند و پیچودش هم در سال ۱۹۹۳ به عنوان بهترین اقتصاددان زیر ۴۰ سال آمریکا، مدال

اقتصاد را از دو دیدگاه بنگر!

مدتی است که "اقتصاد" حرف اول را می‌زند و همه امور غیراقتصادی عالم هم با معیارهای اقتصادی سنجیده می‌شوند. در همین حال، وضع اقتصادی مردم وخیم است و انواع بیماری‌های اقتصادی گریبان جوامع بشری را گرفته است، یا انواع محرک‌های اقتصادی باعث بروز مصیبت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، زیست‌محیطی و ... می‌شوند و انسان‌ها را به زحمت می‌اندازند. تقصیر این اوضاع به عهده کیست؟ و سهم عواملی همچون علم اقتصاد، اقتصاددانان، مدیران، حاکمان یا مردم در این همه گرفتاری چقدر است؟

در این شماره از دودیدگاه به عملکرد علم و عالمان و عالمان اقتصادی می‌نگریم: یک دیدگاه معطوف به جامعه خودمان، و نگاه دیگر فرامرزی با جهانی - و در جستجوی پاسخ این دو سوال هستیم.

۱) اقتصاددانان چه می‌گویند؟
۲) بر سر سخنانوارهای ایرانی چه خواهد آمد؟



کینزی او تصور می‌کردند که قادرند با استفاده از سیاست پولی و مالی دولت از سقوط اقتصاد و بیکاری انبوه جلوگیری کنند. در اوایل دهه ۱۹۶۰ ساموئلسون و ستاره دیگری از MIT که برنده آینده جایزه نوبل بود، یعنی رابرت سالو (Robert Solow) می‌توانستند به عنوان مشاوران کندی، رئیس جمهور وقت آمریکا عقاید خود را به وادی عمل بکشانند. در نتیجه، اقتصاد آمریکا با طولانی‌ترین حالت انقباضی تاریخ مواجه شد. در آن زمان اقتصاددانانی چون رابرت لوکاس (Robert Lucas) و سال بعد نامس‌سرجنت نوشتند: "اقتصاد آن روز گویی اقتصادی عاری از مشکلات ایدئولوژیکی بود و مثل شیمی یا فیزیک کاربردی، توسعه‌ای سریع و بی‌دغدغه را نوید می‌داد. ممکن بود کسی این طور بحث کند که چطور این ثروت بادآورده باید توضیح شود، ولی به نظر می‌رسید که کسی جرأت مخالفت با خود این ثروت بادآورده را نداشت.

چندتایی از اقتصاددانان هم آنقدر مطمئن نبودند و از همه قابل توجه‌تر میلتون فریدمن از دانشگاه شیکاگو بود. فریدمن، فارغ‌التحصیل دانشگاه شیکاگو در طی همان دوران‌های بحرانی بود که ساموئلسون دوره فوق‌لیسانس را می‌گذراند، ولی او هرگز با ساموئلسون در این مورد موافق نبود که اقتصادی که آنها در شیکاگو آموخته‌اند، اشتباه است. او در مقاله "تاریخ پولی ایالات متحده" که در سال ۱۹۶۱ مشترکاً با آنشوارتز (Anna Schwartz) منتشر کرد، چنین بحث می‌کند که بهترین توضیح برای علت "رکود بزرگ" بیماری بازار نبود، بلکه شکست فدرال رزرو در جلوگیری از کاهش عرضه پول در اوایل دهه ۱۹۳۰ بود.

تأکید فریدمن روی سیاست پولی (که به نظر کینزی، در زمان بحران حقیقی اقتصادی ناتوان خواهد بود و بنابراین، مدت‌های مدیدی توسط هوادارانش نادیده گرفته می‌شد) تأثیر بزرگی روی درس اقتصاد گذاشت، ولی ابتدا اغلب اقتصاددانان به سیاست پولی به عنوان راهی برای راه‌اندازی اشتغال در سطح بالا نگاه می‌کردند. ساموئلسون و سالو مدارکی عملی را به اقتصاد ایالات متحده عرضه کرده بودند که ابتدا توسط یک اقتصاددان انگلیسی به نام «ا. دابلیو فیلیس» مطرح شده و آن رابطه بین تورم و بیکاری بود - یعنی، تورم بالاتر به معنای بیکاری پایین‌تر است. گویی تنها دخالت انسانی در اقتصاد این بود که به قیمت‌ها اجازه دهیم افزایش یابند. فریدمن این بحث را پیش کشید که تأثیر متقابل بیکاری / تورم یک معامله موقت است و نیز متذکر شد که استفاده از سیاست مالی و پولی برای مقابله با رکود بسیار مشکل‌تر از آن است که به نظر می‌رسد. بدیهی است که این بحث‌ها نادیده گرفته نشد و سال‌ها فریدمن و ساموئلسون ستون‌هایی از مجله

باید به چند دهه پیش برگردیم. به دهه ۱۹۶۰ برمی‌گردیم، زمانی که اغلب صاحب‌نظران معتقد بودند که تنها یک توضیح برای درست کار کردن اقتصاد وجود دارد. و حتی عقب‌تر از آن، زمانی که تعصب اقتصادی وجود داشت، یعنی زمانی که فکر می‌شد اگر به عرضه و تقاضا اجازه دهیم تا کار جادویی خود را انجام دهند، در پایان همه چیز مرتب خواهد شد، دیدگاهی که عاقبتش به اوضاع بحرانی "رکود بزرگ" انجامید.

در دهه ۱۹۳۰ در ایالات متحده به خصوص نظام‌های مالی و اعتباری از کار افتاد، بازار ملک و خانه و سایر دارایی‌ها در رکود کامل قرار گرفت و نرخ بیکاری به شدت بالا رفت. پل ساموئلسون که در آن زمان فارغ‌التحصیل لیسانس از دانشگاه شیکاگو بود و امروز عموی مفتخر به دریافت جایزه نوبل آقای لاری سامرز است، می‌گوید: "هیچکدام از مطالبی که سرکلاس نظریه‌های اقتصادی از ساعت ۹ تا ۱۰ به من آموخته می‌شد، توجیهی برای آن وضع نبود. تا بالاخره شنیدم که فرانک نایت (Frank Knight) پروفیسور شیکاگو می‌گوید: اقتصاد معمولی در زمان‌های معمولی کارایی دارد، ولی وقتی زمان آسیب‌شناسی فرا می‌رسد، آن اقتصاد معمولی دیگر کاربردی ندارد.

بدین ترتیب، وظیفه طراحی اقتصاد برای دوران آسیب‌شناسی مورد توجه کس دیگری قرار نگرفت مگر جان مینارد کینز که استادی در دانشگاه کمبریج انگلستان و روزنامه‌نگار، مشاور دولت‌ها، عضو هیأت مدیره یک شرکت بیمه، یک تاجر کالا و شوهر یک بالرین مشهور بود. او مثل هر اقتصاددان دوره خودش، بحث قدیمی قوانین عرضه و تقاضا را مثل وحی منزل قبول داشت: تقاضا، تعیین‌کننده سطح مناسب قیمت‌هاست - هر واحد پولی که پس‌انداز می‌شود، به طور خودکار به سرمایه‌گذاری تبدیل می‌شود و ... با این همه، کینز در اواسط دهه ۱۹۳۰ نظر داد که بعضی وقت‌ها پس‌اندازها درون تشک‌ها و بالش‌ها جمع می‌شوند، قیمت‌ها و مرزها همیشه با تقاضاهای نزولی هماهنگ می‌شوند و کاملاً این احتمال برای یک اقتصاد وجود دارد که دچار سقوط و بحران شدید شود، مگر آنکه دولت روی تقاضا تأثیر بگذارد.

در دهه ۱۹۵۰ این اقتصاد کینزی خود به تعصبی تازه منجر شد: ابتدا در دانشگاه کمبریج انگلستان و سپس در کمبریج ماساچوست و همسایگانش هاروارد و MIT. مبلغ اصلی این نظریه در دانشگاه MIT، همان ساموئلسون بود که کتاب پر فروش درسی‌اش به نام "اقتصاد" اولین بار در ۱۹۴۸ منتشر شد و ایده‌های کینز را به نسل‌های دانشجویی کالج‌ها معرفی کرد. البته در دهه ۱۹۵۰ دیگر اقتصاد آمریکا دچار بیماری نبود، ولی ساموئلسون و یاران

● اقتصاددانان سرانجام به یک زبان صحبت می‌کنند، ولی هنوز نمی‌توانند پاسخگوی پرسش‌های بزرگ باشند.

● زمینه اقتصاد، صحنه برخی از مبارزاتی بوده که در نیم‌قرن گذشته روی داده‌است.



دکتر شده خود پیروی می‌کرد. بنابراین، او وارد دانشگاه شیکاگو شده بود. چندین سال بعد، زمانی که MIT اعلان استخدام داد، فیشر هم دیدگاه جهان واقعی فریدمن را پذیرفته بود و هم به نظریات انتقادی لوکاس در مورد مکتب کینز علاقمند شده بود. فیشر یک اقتصاددان بسین‌المسلی دیگری به نام رودیجر دارن‌بوش (Rudiger Dornbusch) را با خود آورد و این زوج به مدت دو دهه اقتصاد دانشگاه MIT را تحت‌الشعاع قرار دادند. فردریک میشکین (Frederic Mishkin) استاد دانشگاه کلمبیا که یکی از اولین دانشجویان فیشر در MIT بود، می‌گوید: "آنها داشتند آخرین نحوه تفکر را ارایه می‌دادند. آنها بخش عمده‌ای از دیدگاه شیکاگو را جذب کرده بودند، ولی سعه‌صدر زیادی داشتند." آنها همچنین در اتاق‌هایشان به روی همه باز بود و مدت زمانی طولانی فیشر و دارن‌بوش استاد راهنمای دانشجویان برای مقاله‌ها بودند.

اما در آن سوی شهر در هاروارد، عامل تحول مارتین فلدستاین (Martin Feldstein) بود. فلدستاین که دکترای آکسفورد داشت، در سال ۱۹۶۷ به کادر علمی هاروارد پیوست. تخصصش تحقیق درباره این بود که چگونه محرک‌های حاصل از مالیات و هزینه‌های دولت، رفتار مردم و شرکت‌ها را تغییر می‌دهد؟ - زمینه‌ای که هواداران مکتب کینز توجه کمی به آن کرده بودند، ولی در نوع ناپختاش به قنب اقتصاد عرضه دوران ریگن (Reagan-era) تبدیل شده بود. گرچه بزرگترین تأثیر او روی مطالعه اقتصاد شاید متحول کردن موسسه ملی تحقیقات اقتصادی (NBER) بود. این موسسه که یک مرکز تفکر و مطالعه اقتصادی است، در ۱۹۲۰ توسط یکی از اقتصاددانان بزرگ آن زمان به نام ولسلی میچل پایه‌گذاری شد تا "عوامل تعیین‌کننده علمی و تفسیر بیطرفانه حقایق درباره مشکلات اقتصادی، اجتماعی و صنعتی" را تهیه و ارایه نماید. طی این سال‌ها، آن موسسه بانی تحقیقات قابل توجهی بود، از جمله تاریخچه پولی میلتون فریدمن. ولی در اواخر دهه ۱۹۷۰ به محلی مبدل شده بود که به روش قدیمی حدس می‌زد و برآورد می‌کرد که چه زمانی رکود شروع می‌شود و چه وقت خاتمه پیدا می‌کند. در سال ۱۹۹۷ وقتی فلدستاین مدیر NBER شد، آن را از نیویورک به کمبریج منتقل کرد و استادانی تراز اول چون فیشر و دارن‌بوش و دانشجویان آنها را به آنجا آورد تا گزارش‌هایی تهیه کنند و بر محور این نظریه، مشکلات جهان واقعی را مورد بررسی قرار دهند.

محصولات این موسسه شامل تعدادی از مسوولان و مدیران سازمان‌ها و دانشگاه‌ها بود، از جمله میشکین از دانشگاه کلمبیا، رییس اقتصاددانان فدرال رزرو نیویورک - ژان تیرول (Jean Tirole) از دانشگاه تولوز، مشاور صنعتی - یکی از نویسندگان مشهور مجله فورچون به نام گرگ

نیوزویک را برای مجادله دو طرفه اشغال می‌کردند. به هر حال، در سال ۱۹۶۷ که فریدمن مدیر موسسه اقتصاد آمریکا بود، رابرت لوکاس ضربه اساسی را به آن طرز تفکر وارد آورد. در دهه ۱۹۷۰ لوکاس سلسه مقالاتی نوشت که در همه آنها سعی داشت چارچوب تفکر کینزی را متزلزل کند. او این گونه بحث می‌کرد که اگر مردم منطقی باشند (اصول و باوری اساسی در اقتصاد که بعداً درباره‌اش عمیقاً صحبت خواهیم کرد) می‌توانند انتظاراتی منطقی برای حوادث قابل پیش‌بینی آینده داشته باشند. بنابراین، اگر دولت عادت کند که مرتباً هزینه‌ها را افزایش دهد یا هر زمان که اقتصاد میل نزولی داشت، عرضه پول را افزایش دهد، همه عاقبت این نکته را خواهند آموخت و مطابق آن رفتار خود را هماهنگ می‌کنند. این امر بدین معنی است که تلاش مداوم و منظم دولت برای کنترل چرخه تجارت موثر نیست.

در سال ۱۹۸۰ لوکاس توانست (با کمی تعدیل) ادعا کند که "نمی‌شود اقتصاددان خوبی را در زیر سن چهل سالگی یافت که خودش یا کارش پیرو مکتب کینز باشد." تا مدتی به نظر می‌رسید که لوکاسیسم (Lucasism) برای آینده دانشگاه شیکاگو موجی رابه وجود آورده باشد (چون لوکاس در ۱۹۷۴ به آنجا برگشته بود) و آن موج به MIT و هاروارد به عنوان مرکز تفکر اقتصادی سرایت کرده است، ولی منطق انتزاعی لوکاس و سایر اقتصاددانان نیوکلاسیک منجر به نتیجه‌ای کامل شد که سیاست پولی و مالی دولت نباید تأثیری روی اقتصاد واقعی داشته باشد. حتی لوکاس هرگز واقعاً به آن معتقد نبود، اما دو رکود اوایل دهه ۱۹۸۰ که توسط فدرال رزرو ایجاد شد، اغلب اقتصاددان‌ها را مجاب کرد که سیاست پولی در حقیقت قادر است تأثیری واقعی داشته باشد.

لوکاس که در سال ۱۹۹۵ جایزه نوبل را به خاطر انتقاد از مکتب کینز به دست آورده بود، هرگز نظریه جایگزین قابل قبولی را در سطح کلان ابراز نکرد. یکی از دانشجویان سابقش به نام ادوارد پرسکات از دانشگاه مینه‌سوتا نظر داد که رکودها و شکوفایی‌های اقتصادی را می‌توان به عنوان توقعگاه‌ها و نقاط شروع پیشرفت فن‌آوری توجیه کرد، ولی این مکتب "چرخه تجارت واقعی" هنوز کاربردی برای سیاستگذاران اقتصادی نداشته است. لذا دانشگاه کمبریج ماساچوست، که محل بی‌اعتبارسازی تعصب کینزی بود، فرصتی یافت تا نظریه‌ای معتبر را جایگزین آن کند و به نحوی هم موفق شد.

فرآیند کار در ۱۹۷۳ آغاز شد، یعنی در زمانی که استانیلی فیشر به MIT برگشت. فیشر در اواخر دهه ۱۹۶۰ دانشجویی ستاره برای ساموئلسون به شمار می‌رفت، ولی MIT از سیاست عدم به‌کارگیری فارغ‌التحصیلان تازه

● اقتصاددانان در حالی بر جهان حکومت می‌کنند که نمی‌دانند چه کار باید بکنند.

● اگر مردم منطقی باشند، می‌توانند راجع به حوادث قابل پیش‌بینی آینده انتظارات منطقی داشته باشند.



نمی‌توان آنطور که اقتصاددانان عادت کرده‌اند، این احساسات را با الگوهایشان منطبق کرد، پس تأثیر کمی داشته‌اند.

کینز برای توجیه رکودهای اقتصادی، مجبور شد فرض کند که رفتارهای اقتصادی گاهی به جای پیروی از منطق ناب از "روح حیوانی" پیروی می‌کنند، ولی هرگز سعی نکرد که این عقیده را به صورت یک نظریه رفتاری کامل ارایه کند. در واقع، بعد از کینز، اقتصاد به دو بخش تقسیم شد: اقتصاد کلان، که در مورد چیزهای بزرگی که کینز به آنها اهمیت می‌داد، صحبت می‌کند مثل بیکاری، تورم و چرخه تجارت، و بعد، اقتصاد خرد که روابط متقابل افراد منطقی را که به رویدادهای بازار منجر می‌شود، بررسی می‌کند. اقتصاد کلان توصیف می‌کرد که اقتصادها چگونه در وظایف خود قصور می‌کنند و اقتصاد خرد توصیف می‌کرد که آنها چگونه کار می‌کنند.

این دو جنبه اقتصاد به آسانی در بخش‌های اقتصاد دانشگاه‌ها همزیستی نداشتند و بعضی اوقات حتی در فکر همان افراد هم با یکدیگر درگیر می‌شدند: ساموئلسون از دانشگاه MIT در توصیه‌هایش به "کندی"، رئیس‌جمهور وقت آمریکا و نیز در کتاب درسیش برای دوره‌های کارشناسی، توضیحات کینز درباره پدیده اقتصاد کلان را به طور کامل ارایه می‌کرد و در همان احوال، کتاب مشهورش به نام "بنیان‌های تحلیل اقتصادی" به نسل‌هایی از دانشجویان فوق‌لیسانس می‌آموخت که چگونه به اقتصاد خرد به صورت الگوهای ریاضی نگاه کنند. یکی از آن دانشجویان، رابرت لوکاس بود که بر اساس کتاب "بنیان‌ها" کتاب درسی ریاضی کالکولوس (Calculus) را نوشت. کار بعدی و نظری لوکاس عبارت بود از ارایه کردن اقتصاد کلان کینز (و ساموئلسون) به صورت منطق ریاضی، همانطور که ساموئلسون اقتصاد خرد را ارایه کرده بود - آزمونی که در آن موفق نشد.

با اینهمه، اقتصاد خرد در آغاز یک تغییر بود. در سال ۱۹۵۱، زمانی که برنده آینده جایزه نوبل، یعنی کنت آرو (Kenneth Arrow) و جرارد دبرو (Gerard Debreu) مقاله‌ای را منتشر کردند که در زمینه ریاضی وجود "دست نامریی" آدم اسمیت را ثابت می‌کرد، سنت نیوکلاسیکی حالتی وحی‌گونه و مقدس به خود گرفت و از آن زمان تا به حال، این دلیل "تعادل کلی" زمینه اصلی تعالیم اقتصاد در سطح اقتصاد دوره کارشناسی بوده است. ولی آرو به زودی دست بکار شد. او و سایر اقتصاددانان شروع به تجربه راه‌هایی کردند که در آنها رفتار منطقی می‌توانست موجب بازده بازار در حدی پایین‌تر از متوسط شود.

مهم‌ترین ابزار در این تحلیل، یک نظریه بازی (Game - theory) بود - یعنی مطالعه موقعیت‌ها مثل بازی پوکر و شطرنج که در آنها بازیکنان می‌تایند بر مبنای

منکیو (Greg Mankiw) از دانشگاه هاروارد - و پل کروگمن (Paul Krugman)، از دانشگاه MIT، اعضای این گروه را نمی‌توان درست در یک طبقه‌بندی ایدئولوژیکی و دکترین خاص جای داد، ولی آن‌ها به طور کلی، هم نسبت به سرمایه‌داری لجام‌گسیخته و هم نسبت به تلاش‌های دولت تردید دارند. آنها با عقاید کینز در مورد اینکه بازارها ممکن است به راه اشتباه بروند، موافقتند (بعضی از جوان‌های آنها حتی خود را نوکینزی (New Keynesian) می‌خوانند) ولی انتقادات فریدمن و لوکاس را هم قبول دارند.

از نظر یک ناظر معمولی، این ممکن است شعور مشترک واضحی باشد، و تا حدودی هم همین است که هست. ولی وقتی این اقتصاددانان با هم ارتباط برقرار می‌کنند، به زبان شعور مشترک با هم حرف نمی‌زنند، بلکه ترکیبی از اصطلاحاتی را به کار می‌برند که ریشه در کارهای آدم اسمیت اسکاتلندی در قرن هیجدهم دارد. شاهکار اسمیت به نام: "کنکاشی در طبیعت و علل ثروت ملل" معروف آن بود که اگر به آن احساس شدید خودخواهانه و آزمندانه افراد اجازه داده شود تا بدون کنترل به راه خود ادامه دهد، سبب خواهد شد که جامعه با هدایت "دستی نامریی" به سوی ثروتمند شدن پیش رود. اسمیت هرگز برای اثبات وجود آن دست نامریی دلیلی را ارایه نکرد و همه اقتصاددانان پس از او هم با نظریه و ارزیابی‌های خوشبینانه او موافق نبودند. توماس مالتوس فکر می‌کرد که مردم آنقدر بچه خواهند آورد تا جهان بیش از حد پرجمعیت و شلوغ شود. کارل مارکس فکر می‌کرد که سرمایه‌داران به قدری حریص خواهند شد که سرانجام نظام سرمایه‌داری سرنگون می‌شود. ولی همه آنها با این عقیده اقتصادی اسمیت موافق بودند که می‌گفت: "مردم سعی در افزودن و به حداکثر رساندن رفاه خود دارند."

این فرض منطقی، یعنی رفتار به حداکثر رساندن، تنها نه به خاطر اینکه اغلب منعکس‌کننده حقیقت بود پیروز شد، بلکه به خاطر اینکه فرض مفیدی بود، به کرسی نشست. این فرض به اقتصاددانان امکان داد تا الگوهای رفتاری ریاضی بسازند و به اصول خود حال و هوایی علمی ببخشند.

این فرآیند در اواسط قرن نوزدهم آغاز شد و در پایان همان قرن به دیدگاهی تبدیل شد که امروزه به آن اقتصاد نیوکلاسیک گفته می‌شود (توضیح اینکه مارکس عنوان "کلاسیک" را به اسمیت و پیروانش منتصب کرد). و این در حالی است که منتقدان قرن بیستم چون تورستاین ویبلن (Thorstein Veblen) از دانشگاه شیکاگو و جان کنت گالبریت (John Kenneth Galbraith) از دانشگاه هاروارد معتقد بودند که مردم تحت تأثیر بخل و بی‌اعتنایی به مال دنیا و سایر احساسات نیز برانگیخته می‌شوند، اما چون

● دو رکود اوایل دهه ۱۹۸۰ که توسط فدرال رزرو ایجاد شد، اغلب اقتصاددانان را مجاب کرد که سیاست پولی قادر است تأثیری واقعی داشته باشد.

● پرورش‌یافتگان موسسه ملی تحقیقات اقتصادی، هم نسبت به سرمایه‌داری لجام‌گسیخته و هم نسبت به مداخلات اقتصادی دولت تردید دارند.



حدس‌هایی که درباره حرکات بعدی حریف می‌زنند، تصمیم‌گیری کنند.

نظریه بازی در ابتدا در دهه ۱۹۴۰ در زمینه اقتصاد توسط ریاضی‌دانی به نام جان ون نیومن (John Von Neumann) و اقتصاددانی به نام اسکار مورگن استرن (Oskar Morgenstern) پایه‌ریزی و بکار برده شد.

در سال ۱۹۶۳، ارو اولین فردی بود که در مورد کاربردهای موقعیت‌های مختلف در نظریه بازی که در آن طرف‌های مختلف در فرآیند انتقال مقادیر مختلفی از اطلاعات درگیرند، نظر داد. ولی "اطلاعات نامتقارن" در واقع در دهه ۱۹۷۰ به عنوان راهی برای توضیح رفتار بازار مالی جای خود را باز کرد - که به شدت در برابر مشکلات اطلاعات آسیب‌پذیر است. نظریه‌پرداز پیشرو در این زمینه احتمالاً جوزف استیگلیتز (Joseph Stiglitz) بود که در سال ۱۹۶۶ از دانشگاه MIT دکترا گرفته بود و در حال حاضر، رییس اقتصاددانان بانک جهانی است. جنبه دیگری از اقتصاد خرد که مدت مدیدی نادیده گرفته می‌شد و استیگلیتز و دیگران در دهه ۱۹۷۰ شروع به مطالعه آن کردند، مسأله بازده فزاینده بود. برای رسیدن به تعادل، همیشه الگوهای رفتار اقتصادی مجبور بودند فرض کنند که در نقطه معینی تولیدکنندگان یک کالا با بازده نزولی مواجه می‌شوند: یعنی هر چه بیشتر آنها تولید کنند، سود سرانه تولید کمتر می‌شود. مدت‌های مدیدی این نکته واضح بود که همیشه در واقعیت این اتفاق نمی‌افتد، ولی تکنیک‌های نوین ریاضی و رشد صنعت نرم‌افزاری (تجارتی که در آن هرچه کپی بیشتری از یک محصول تولید شود، هزینه تولید آن عملاً نزول می‌کند و به صفر نزدیک می‌شود) اقتصاددانان را متوجه جدی بودن موضوع بازده فزاینده کرد.

این حال و هوا، چارچوبی بود که در آن چارچوب دانشجویان هاروارد و MIT اقتصاد را در دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ می‌آموختند. در آن هنگام، اقتصاد کلان کینز مرده بود، ولی چیزی جایگزین آن نشده بود. در این احوال، اقتصاد خرد از حالت مرده و بی‌تحرك گذشته خود دور می‌شد و احتمال تحقیق و جذابیت آن افزایش می‌یافت.

الگوهای ریاضی که برای اقتصادهای دانشگاهی شکل گرفته بود، از حالت تعادل کلی که در آن همه چیز برای بهترین حالت در نظر گرفته می‌شد، به سوی حالت تعادل چندگانه تغییر موضع داد که در آن چنین اتفاقی شدنی نبود. کروگمن می‌گوید: "آن برهه زمانی، نوعی دوران طلایی برای نظریه‌پردازی اقتصاد بود."

سپس به تدریج، افراد گوناگونی به طرق مختلف وارد این جو شدند و لاری سامرز به مهمترین خلاق نظریه تبدیل شد. وی از نظریه و داده‌ها برای ایجاد خلل در

اعتقاد و باور نیوکلاسیکی بهره می‌جست. پل رامر (Paul Romer) اقتصاد کلان را از چرخه تجارت دور کرد تا نظریه جدیدی را برای رشد اقتصادی بلندمدت ابداع کند و کروگمن که کارهای دانشگاهیش احتمالاً بهترین معرف جهت اقتصادی تعیین شده اوست، الگوهای ریاضی متعددی را برای پدیده‌های اقتصادی جهان واقعی بوجود آورد.

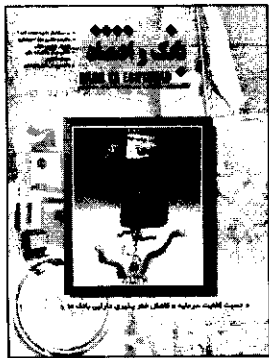
کروگمن می‌گوید: "الگوها بر مبنای چند اصل اساسی ساخته شده‌اند - رفتار دلخواه و واکنش - یک اسکناس صد دلاری مدت زمان زیادی روی آسفالت خیابان نمی‌ماند و اگر شما خریدهایی نداشته باشید، فروشی نخواهید داشت. از این که فراتر رویم، قوانین روشنی وجود ندارد. او می‌گوید: "آنچه شما عاقبت به دنبالش هستید، عبارتست از یک سری فرمول‌های ساده شده خاص."

دو الگویی که نام کروگمن را در اواخر دهه ۱۹۷۰ با خود داشت، هر دو مربوط به اقتصاد بین‌الملل می‌شدند. یکی نتیجه می‌گرفت که بحران‌های پولی حاصل واکنش منطقی و چاره‌ناپذیر سیاست‌های قابل دفاع دولت است، و الگوی دیگر پایه‌های این باور بدیهی و قراردادی اقتصاد را به کلی سست و دگرگون نمود که کشورها تنها به وسیله فن‌آوری برتر یا منابع بیشتر می‌توانند از امتیاز تجارت بهره‌مند شوند. کروگمن با آن الگو نشان داد که بازده فزاینده ذاتاً در تولید مقادیر انبوه یک محصول می‌تواند وجود داشته باشد.

این دو الگو دارای ایدئولوژی یا تم بزرگی نبودند، و وقتی که کروگمن سعی کرد تا از طریق آنها به خط‌مشی‌هایی دست پیدا کند، موضوع ابهام بیشتری یافت. او به تدریج به این عقیده رسید که بحران‌های پولی هم می‌توانند در نتیجه وحشت و اضطراب سرمایه‌گذاران و در پاسخ به آن اضطراب‌ها پدید آیند که حتی از مرز کشورهایی که دارای سیاست‌های اقتصادی معقول هستند، می‌گذرد. این امر سبب شد که او چنین نتیجه‌گیری کند که بعضی اوقات کنترل روی جریان سرمایه عاقلانه است، ولی او در همین حال به محدود کردن تجارت اعتقادی ندارد، با وجودی که الگوی بازده فزاینده او ظاهراً برای نوعی تاکتیک‌های حمایتی از ساخت انبوه که در دهه ۱۹۸۰ توسط صنایع ژاپنی به کار می‌رفت، امتیازاتی قابل است.

در اینجا ملاحظه می‌شود که یک دو راهی مبهم در اقتصاد نوین وجود دارد: روش‌های تحلیلی روز به روز پیچیده‌تر می‌شوند، ولی کمتر از همیشه به نظر می‌رسد که این روش‌ها روزی به علم اقتصادی منسجم و قابل اعتماد منتهی شوند. دیوید کولاندر (David Colander) اقتصاددانی از مکتب اقتصادی دانشگاه میدلبری می‌گوید: "اگر شما

● **آدام اسمیت به "دست ناسامری"** می‌اندیشید، مالتوس نگران جمعیت و شلوغی عالم بود و مارکس در اندیشه سرنگونی نظام سرمایه‌داری به سر می‌برد، ولی در همین حال، هر سه بر این باور بودند که مردم سعی دارند رفاه خود را به حداکثر برسانند.



استادان یکسانی تحصیل کرده‌اند، ولی به پاسخ‌های بسیار متفاوتی رسیده‌اند: سامرز و فیشر از سیاست علاقه شدید به ارایه وام‌های صندوق بین‌المللی پول به کشورهای بحران زده حمایت می‌کنند، ولی خواهان بسته شدن بانک‌های ورشکسته و نامطلوب آن کشورها هستند. آنها هم چنین، خواهان بالابردن نرخ‌های بهره و قطع هزینه‌های دولت هستند - سچس (Sachs) معتقد به وضع قانونی برای ورشکستگی بین‌المللی است که تحت آن کشورهای که دچار مشکل هستند، بتوانند از حمایت آن برخوردار شوند - کروگمن کشورها را به برقراری کنترل‌هایی برای سرمایه ترغیب می‌کند - دارن بوش که اقتصاد بین‌الملل کروگمن را تدریس می‌کرده، می‌گوید: این فایده‌ای ندارد.

با وجود این، اقتصاددانان نامبرده می‌توانند بسیار مفید باشند. کروگمن می‌گوید: "من یک حدسی دارم، جف سچس حدسی دارد و لاری سامرز برجهان حکومت می‌کند". اما سامرز برداشتی اطمینان بخش‌تر دارد: "نهایتاً نوع قضاوت دیگری وجود ندارد. شما هرگز پاسخی از برخی الگوها به دست نخواهید آورد، ولی دلیل اینکه اقتصاددانان خوب بسیار زیادتری وجود دارند که در جهان دارای نفوذ هستند، این است که یکی قادر است مسایل را دقیق‌تر و واضح‌تر ببیند و می‌تواند قضاوت و معاملات صحیح‌تری را در چارچوب تحلیلی روشن انجام دهد." نتیجه پایان این بحث این واقعیت است که زمان درازی لازم است تا بتوان گفت که اقتصاددانان همه پاسخ‌ها را می‌دانند، ولی این به خود هر اقتصاددانی مربوط است که بتواند صادقانه چنین ادعایی بکند یا نکند.

سوالاتی اساسی از نظریه اقتصادی مطرح کنید، با پاسخ‌هایی نامعقول مواجه می‌شوید". در این مورد اغلب اقتصاددانان به توافق رسیده‌اند و در نتیجه، خود را از پرسش سوالات اساسی کنار کشیده‌اند و به پرسش‌های محدودتر بسنده کرده‌اند.

این، بدین معنی نیست که اقتصاددانان روی مسایل بزرگ نمی‌توانند توافق کنند. تجربه دهه ۱۹۷۰ به اضافه مقالات رابرت لوکاس، ظاهراً از جریان اصلی خط‌مشی تورمی فدرال رزرو دور نگه داشته شده‌اند - گرچه بحث و جدل‌هایی روی این که نرخ تورم بهینه ۳ درصد یا ۲ درصد یا صفر است، وجود دارد. همچنین، در مورد این که چه چیزهایی رشد بلندمدت را تأمین می‌کنند، توافقاتی وجود دارد که عبارتند از: بازارهای مالی شفاف، تأمین سرمایه خوب، بانک‌هایی با مقررات خوب، تجارت آزاد، کارکنان تحصیل کرده، نظام حقوقی قابل اعتماد، ولی نه غیرقابل انعطاف، پایین بودن مالیات‌ها و حق بیمه‌ها، تا از بروز ضدانگیزه برای کار اجتناب شود.

اما گرفتاری زمانی شروع می‌شود که مشکلی وجود دارد. در برخورد با تأثیر بحران‌های مالی روی اقتصاد واقعی، همراه با سیر نزولی در چرخه تجارت و همراه با واکنش بین ملل، الگوهای ریاضی اقتصاد مدرن قاصر است. بنابراین، اقتصاددانان جایگزین‌هایی را برای آنها برگزیده‌اند، مانند کار حدسی، قضاوت، تجربه و ایدئولوژی که موجب بروز اختلاف عقیده‌هایی شده است. شاهد این مدعا، واکنشی است که نسبت به بحران‌های اقتصادی اخیر بازارهای تازه شکوفا شده به وجود آمده است. اقتصاددانانی که از روش‌های یکسانی استفاده می‌کنند، به اصول یکسانی معتقدند. آنان تحت نظر

● دیوید کولاندر: اگر شما سوالاتی اساسی راجع به نظریه اقتصادی مطرح کنید، با پاسخ‌های نامعقول مواجه می‌شوید.

برگه اشتراک

بانک و اقتصاد

BANK VA EGHTESSAD

نام و نام خانوادگی مشترک:

سن: تحصیلات: شغل:

شماره‌های درخواستی: از شماره تا شماره

نشانی پستی:

شماره تلفن تماس:

مشترک گرامی

● هزینه اشتراک مجله برای ششماه ۱۵۰۰۰ ریال و برای یک سال ۳۰۰۰۰ ریال است. لطفاً هزینه اشتراک را به حساب بانکی شماره ۲۷۸۹۰۳۰۰۱ نزد شعبه سامان بانک تجارت (کد ۳۲۴) واریز کنید و فتوکپی رسید بانکی را همراه با برگه اشتراک تکمیل شده به نشانی زیر بفرستید: تهران / خیابان حجاب / کوچه سوم / شماره ۱۱+۲ / صندوق پستی: تهران / ۵۵۴۸-۱۴۱۵۵